

هندی منفردانه‌ای در خصوص احوال او به انگلیسی انتشار داده است.^۳

۱) شانزده بیت از قصیده‌ای که در صفحه ۴۹ دیوان او چاپ شده است. نخستین بیت از قسمتی که درین سفینه آمده است چنین شروع می‌شود:

دلم ز حسرت خالش چو خال اوست پر از خون
تمم^۴ ز فرقت زلفش چو زلف اوست پر از خم

۲) قصیده سی و چهار بیتی مندرج در صفحه ۷ دیوان چایی، در مدح ناصرالدین با عنوان «وله ایضاً رحمه‌الله» به مطلع زیر:

ای به جلال تو شرف قدرت ذوالجلال را
گشته کمال تو گوا قادر بر کمال را

۳) غزل مطولی (سیزده بیت) بر همان قافیه و به دنبال آن قصیده به مرسومی که بعضی از قدما غزلی در قصیده مندرج می‌کردند.^۵ در پایان قصیده گفته است:

وقت خوش است خوش بود در پی این ثنای خوش
خوش غزلی که در خورد صورت حسب حال را

غزل با این مطلع است:

چهره با جمال تو مایه دهد جمال را
غبنب چون هلال تو بدر کند هلال را^۶

حاشیه:

* پیشکش دوستانه به دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی.

1) *Catalogo dei manoscritti persiani conservati nelle biblioteche d'Italia*. Roma, 1989 (Indici e cataloghi: Nuova Serie V).

۲) صفحات ۸-۱۰ فهرست مذکور، نسخه به شماره Ms. 3283 است در چهل و چهار ورق به اندازه ۱۱/۵×۱۸ و معمولاً سیزده سطر در هر صفحه مگر آنکه عنوانی در آن صفحه آمده باشد (نسخه به خط نسخ است و عناوین به خط ثلث و به قرمزی. از میان همین مقداری که باقی مانده است هم دو جا یکی دو ورقی افتادگی به وجود آمده است).

۳) چاپ هادی حسن، لندن، ۱۹۲۹ (توسط انجمن پادشاهی آسیایی). هادی حسن رساله مفردی هم در احوال شاعر به انگلیسی دارد: Hadi Hasan. *Falaki-shirwanī. His Life and Times*. London, 1929.

خلاصه کوتاهی از آن هم به زبان فارسی در مجموعه مقالات او (تهران، انتشارات موقوفات دکتر محمود افشار، ص ۱۲۲-۱۲۴) نشر شده است. ۴) دیوان چایی: قدم.

۵) این قصیده در دیوان چایی سی بیت است.

۶) این غزل در دیوان چایی (ص ۳) با عنوان «مطلع ثانی» آمده و شانزده بیت است. سه بیت که تخلص شاعر و مدح ممدوح در آنها آمده از این نسخه افتاده است، چنین: ←

هشت شاعر سده ششم و هفتم در

«سفینه بولونیا»*

ایرج افشار

دوست دانشمند ایتالیایی آنجلو پی به مونته (A. M. Piemontese) در فهرست مشترک نسخه‌های خطی شناخته شده فارسی در مملکت ایتالیا^۱ سفینه‌ای ابر، اماکنانه، حاوی اشعاری از هشت شاعر (که سه تن از آنها ناشناخته‌اند) به اقتضای مجال فهرست‌نویسی خود به اجمال شناسانیده است.^۲

چون ایشان آن نسخه را بازمانده از قرن سیزدهم میلادی دانسته و معرفی کرده بودند در زمستان ۱۳۶۷ عکس آن را درخواست کردم و به‌اندک زمانی برایم ارسال داشتند، و چون بر مندرجات فایده بخش آن آگاه شدم یادداشتهایی فراهم آوردم.

کتابت این نسخه به دلالت شیوه خط و مقایسه آن با نسخه‌هایی که در قرن هشتم می‌شناسیم نمی‌تواند از اوایل قرن هفتم باشد. این نظر تأیید شدنی خواهد بود با توجه کردن به نکات تاریخی مندرج در اشعار و سنوات وفات شاعران. زیرا بطوری که خواهیم دید در پنج قصیده فخرالدین عمر رازی معروف به «سیفی» مدح سلغریان فارس (سعد بن زنگی و ظاهراً ابوبکر قتلغ بن سعد و محمد شاه) یعنی پیش از سال ۵۹۹ تا ۶۶۱ آمده است. همچنین از مسعود شاهی یاد شده است که به احتمال زیاد از اتابکان لر کوچک در شمار و از ۶۴۰ تا ۶۵۸ در سلطنت برقرار بود و ذکر همه این شعرا با دعای «رحمه الله» آورده شده است مگر در مورد شمس‌الدین اقطع بیلقانی.

با احتمال به‌اینکه سیفی رازی چندی پس از ممدوحان خود در حیات بوده است کتابت نسخه قاعده زودتر از اواخر قرن هفتم نبوده است. با اینکه اغلب سفینه‌ها کتابت کسی است که جامع آن است شاید این نسخه از روی مجموعه دیگری رونویس شده باشد. و مرجح می‌دانم کتابت آن از اوایل قرن هشتم دانسته شود.

در این سفینه ناقص بیست و شش قصیده (تمام یا نیمه) و یک مسمط و یک ترکیب‌بند از هشت شاعر مندرج است به این ترتیب:

۱) فلکی شروانی (درگذشته ۵۸۷ ظ)

محمد فلکی شروانی شاعر ناموری است که احوالش در اغلب تذکره‌های پیشین و تواریخ ادبی پسین مندرج است و هادی حسن

شاعر اگرچه مروی بوده طبعاً به «مرغزی» هم شناخته می‌شده و در همین سفینه قصیده دیگری از او با نسبت مرغزی هست. لقبش کمال‌الدین بوده چنانکه در عنوان یکی از قصیده‌ها دیده می‌شود ولی به صورت «کمال» در یکی از قصیده‌ها ذکر شده است.^{۱۰} او در روم اقامت داشته و از آنجا به عراق آمده و خود گفته است:

قطبی ز روم روی چو سوی عراق کرد
جویان چون تو بار خدایی بزرگوار
منت خدای [را] که به تأیید فضل تو
آمد ز خر پیاده و بر پیل شد سوار

اینکه ذکر عراق می‌کند درست است، زیرا قزل ارسلان که مدوح او بود بر صفحات عراق هم مسلط بوده است.

۵) بیست و شش بیت از پایان قصیده او که در آن تخلص خود را آورده و به ذکر شاه قزل ارسلان از اتابکان آذربایجان پرداخته است. مظفرالدین قزل ارسلان لقب و عنوان عثمان بن ایلدگز (۵۸۷-۵۸۲) بوده است.

قصیده بی‌آغاز قطبی چنین شروع شده است:

ز آن می که همچو زهر بود در دهن، ولیک
در خلق همچو آب حیات است خوشگوار...
سلطان وقت شاه قزل ارسلان که اوست
تنها هزار رستم دستان به کارزار
و چنین پایان گرفته است.

یا رخس باد جای تو همواره یا سریر
یا جشن باد جای تو پیوسته یا شکار

حاشیه:

→ ای فلکی غلام تو چون فلکی به سرکشی
بس که غلام شد فلک شاه ملک خصال را
ناصر دین و ملک را قاهر کفر و شرک را
مالک ملک بخش را داور بی همال را
خسرو آرشى نسب مفر آل جم کزو
هست جلال و مرتبت هم نسب و هم آل را

۷) تاریخ ادبیات در ایران، تهران، ۱۳۳۶، جلد دوم، ص ۷۴۳-۷۵۰.
مرجع دیگر: سعید نفیسی: تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی، تهران، ۱۳۴۴، جلد اول، ۸۲-۸۴.

۸) دیوان عمادی شهریارى، مقدمه و تصحیح ذبیح‌الله حبیبی نژاد، تهران، ۱۳۸۱، ص ۷۲-۷۳.

۹) در دیوان چاپی عمادی شهریارى: بسیار، در بیت‌های دیگر هم تفاوت‌هایی هست. یک بیت هم درین سفینه هست که در چاپی نیست:

حسن تو با سهر عنان در نمی‌کشد

تا در رکاب لعل شکر بار می‌رود

۱۰) در همین گفتار به بخش ۶ (کمال‌الدین قطبی مرغزی)، شماره ۱۱ مراجعه شود.

۲) عمادی غزنوی (درگذشته ۵۸۲)

در مورد اینکه عمادی آیا از غزنه بوده است یا از شهریار ری و یا اینکه اصلاً دو شاعر بوده‌اند یکی شهریارى و یکی غزنوی، درین باره هنوز بهترین استنباط و نقدی همان است که بدیع‌الزمان فروزانفر در سخن و سخنوران آورده است. نیز اطلاعات متنوعی را دکتر ذبیح‌الله صفا در کتاب خود آورده است و علاقه‌مندان بدانها مراجعه خواهند کرد.^۷ آن مطالب در مقدمه دیوان چاپی شاعر هم نقل شده است. در معرفی این نسخه خطی طبعاً ضرورتی به پرداختن بدان پژوهش نیست. در فرهنگ سخنوران اغلب منابع تذکراهی معرفی شده است.

نسخه پس از پنج بیت عمادی افتادگی دارد. به همین مناسبت قصیده بعدی هم ناقص است.

۴) پنج بیت از آغاز قصیده کوتاهی در مدح محمد نعمان^۸ که تمام آن در دیوان چاپی هفده بیت است. این پنج بیت با عنوان «لامیر الحکیم ملک الشعرا ابو محمد العمادی الغزنوی رحمه الله» کتابت شده است. از آن دو فایده به دست می‌آید:

یکی اینکه کلمه «امیر» تأیید می‌کند ضبط راوندی را در تاریخ راحة الصدور. زیرا درین کتاب چند جا از او به «امیر عمادی» یاد شده و دکتر ذبیح‌الله صفا بدان استناد کرده است.

دیگر اینکه کنیه او را که «ابو محمد» بوده است می‌شناسیم. ظاهراً در اهم مراجع قدیم بدان اشارتی نشده است. ورنه می‌بایست در تألیف دکتر صفا آمده باشد. مطلع قصیده چنین است:

در عالمی که عشق ترا کار می‌رود

اندیشه را معامله دشخوار^۹ می‌رود

۳) قطبی مروی (یا) مرغزی (درگذشته پس از ۵۸۷)

ازین قطبی در فرهنگ سخنوران ذکرى نیست. پس معلوم می‌شود که در اهم تذکره‌های موجود نامی از او نبوده است ورنه در آن کتاب آمده بود. ممکن است اشعاری از او در جُنْگها و سفینه‌های دیگر به تفاریق آمده باشد. ولی متأسفانه هنوز فهرست جامع الاطرافى که از چنان پراکنده‌ها تهیه شده باشد در دسترس نیست تا بتوان دریافت که از او نشان دیگری هست یا نیست. بنابراین فعلاً این سفینه یگانه مأخذی است که یکی از شاعران خوش‌سخن ماح اتابکان آذربایجان را به ما می‌شناساند.

از قضاات که نامش ظاهراً عمر بوده است^{۱۴} به مطلع:

ای سلسله مشک فکننده به قمر بر
وی قفل زمرد زده بر درج دُر بر...
فردا کمر خدمت بو عمر [و] عمر بند
وین خدمت من بنده به بو عمر [و] عمر بر
تساج علما فخر قضاات همه اسلام
کاسلام نهاد از بشرش تساج به سر بر
او گوهر اشراف بزرگان جهان است
و اکنون شرف افزود جمالش به گهر بر...
عزم سفری دارم بی سعی تو مخدوم
قادر نتوان گشت به اسباب سفر بر
پرداخته شد شعر شه نصر خلف را
کز خواندن آن نور فزاید به بصر بر...

۴) شمس‌الدین اقطع بیلقانی (همعصر مجیر بیلقانی که ظاهراً در ۵۹۱ درگذشته)

در فرهنگ سخنوران تنها یک مأخذ در معرفی او یاد شده است که حاوی قصیده‌ای ازین شاعر به مطلع «باغ را مشاطگان چرخ زیور بسته‌اند...» بوده و آن تذکره خیرالیمان است که شاعر را از «متقدمان» دانسته است. اما در نزهة المجالس تألیف جمال خلیل شروانی (قرن هفتم) سه رباعی از او آمده و دکتر محمدمین ریاحی به استنباط از سه بیت هجوی که مجیر بیلقانی^{۱۵} درباره او دارد نوشته است که دست راست نداشته است. زیرا به او خطاب کرده «شمس یک دست»، عنوان آن قطعه در نسخه «وله فی هجو شمس الأقطع» بوده است.^{۱۶} این شاعر طبق مندرجات نزهة المجالس قاضی می‌بوده است.^{۱۷} بنابراین چهار بیت موجود درین جنگ نمونه‌ای است از شیوه شاعر در قصیده‌سرایی.

حاشیه:

۱۱) خاجین نام دژ استوار و محکمی بوده است نزدیک به رود شمکور. در یاقوت نام آن نیست. ولادیمیر مینورسکی بطور اسطرادی به اجمال از آن یاد کرده است: *Studies in Caucasian History*, London, 1953. p. 33.

۱۲) کذا.

۱۳) در نسخه کلمه‌ای شبیه چنین (با دو دندانه - فقط حرف سوم نقطه دارد در بالا، یعنی نون خوانده شود) به احتمال چین آورده شد.

۱۴) ضمناً ممکن است اشارتی باشد به ابو عمرویی که در عهد مقتدر قاضی بغداد بود و ریختن خون منصور حلاج را مباح دانست.

۱۵) دیوان مجیر بیلقانی. تصحیح دکتر محمد آبادی. تبریز، ۱۳۵۸، ص ۳۱۱.

۱۶) نزهة المجالس، تصحیح دکتر محمدمین ریاحی، تهران، ۱۳۶۶، ص ۷۸.

۱۷) همان، ص ۲۴۶.

۶) قصیده دیگری از او حاوی چهل و هفت بیت با عنوان «لکمال الدین قطبی المروی» و به مطلع:

بامدادان چو سپهر آینه زر برداشت
برده باختر از چهره خاور برداشت...

ابیاتی که به مدح سردار سپاه اتابکان و با ذکر نام قزل ارسلان و واقعه تاریخی هجوم آن سپاه به گرجستان مربوط می‌شود اینهاست:

گاه آن است که با شیفتگان داد کنی
کز جهان رسم ستم شاه مظفر برداشت...
عم سلطان جهان خسرو مغرب عثمان
کز جهان سیرت او نام سکندر برداشت...
آن شنیدی که برآمد به نبرد خاچین^{۱۱}
از در گنج محروسه و لنگر برداشت
آن چنان راند یک آهنگ به چنگ کافر
کز دیار خزوان تا حد بربر برداشت
از عجم چون به سوی گرج برآورد سپاه
از سر تاجوران عرب افسر برداشت
جان خطر کرد و جهان بستند و در هر چه که بود
همه رنج از در سلطان و برادر برداشت
هر چه^{۱۲} گردن بکشید از خط سلطان امروز
شاه عثمانش به شمشیر ز تن [سر] برداشت

۷) قصیده دیگر از او در چهل و شش بیت با عنوان «وله ایضاً»

در مدح قزل ارسلان عثمان و به مطلع:

شاه زرین چتر چون لشکر سوی خاور کشد
خسرو سیمین سپر در باختر لشکر کشد...
هر چه دارد گردش گردون ز بند او نهد
جمله در پیش شهنشاه بلند اختر کشد
عم سلطان خسرو ملک جهان عثمان که او
فضل چون یزدان کند، لشکر چو پیغمبر کشد
آن شهنشاهی که عالم از جلالش تنگ یافت
بره زین عالم همی در عالم دیگر کشد...
این خموشی را مخوان از درد قطبی صبر کن
تا تهمتن لشکر از چین^{۱۳} سوی چالندر کشد

۸) قصیده‌ای سی و سه بیتی با عنوان «وله ایضاً» در مدح یکی

۶) کمال‌الدین قطبی مرغزی (طبعاً همان قطبی مروی است که پیش ازین احوالش گفته شد).

۱۱) قصیده پنجاه و هشت بیتی با عنوان «لکمال‌الدین قطبی المرغزی رحمه‌الله» در مدح بدرالدین محمود که وزیری بوده است، ولی ذکرش را در کتب وزرا ندیدم، به مطلع:

وقت است گاه صبح دم از جان برآورند
گوگرد احمر از تف قطران برآورند...
جان کمال را چه نصیب است زان شرف
احسب که این محاسبه ایشان برآورند
این شاعران به شکر و ثنا بر در وزیر
اغراض و کام خویش دو چندان برآورند...
فرزانه بدر دین پیمبر که ختم حج
در صدر او مسائله که ...^{۲۱} برآورند
محمود کز محامد او نفس چار طبع
آواز و باغ و دعوت بستان برآورند

۷) از شهاب‌الدین اطلسی (درگذشته پس از ۵۸۷)

ذکری ازین شاعر در فرهنگ سخنوران نیست، ولی در نزهة المجالس یک رباعی ازو ذیل نام «اطلسی» آمده است. دکتر محمدامین ریاحی نوشته است: «شناخته نشد. ظاهراً از شاعران اران و شروان است.» مسطی که ازو درین سفینه آمده است نشان می‌دهد که احتمال دکتر ریاحی مقرون به صحت است زیرا اطلسی مذکور درین سفینه قزل ارسلان بن ایلدگز را که آن سرزمینها قلمرو حکومتش بود مدح کرده است.

کاتب شهرت این شاعر را در سفینه بولونیا «اطلس» نوشته، وی چون در دایره سین حرفی به شکل یای برگشته () الحاق شده است پیه‌موتسه آن را اطلسی ضبط کرده است. صورت مندرج در نزهة المجالس می‌تواند مؤید آن باشد که چون اطلس نادرست بوده است کاتب سفینه بعداً آن یاء برگشته را در درون دایره سین الحاق کرده و نخواسته است که با قلم کلمه مکتوب خود را دست کاری کند.

چون تخلص شاعر در مسط نقل شده ازو «شهاب» است شاید «اطلسی» شهرت او می‌بوده.

حاشیه:

۱۸) سجاج نزدیک به سلطانیه و قیدار و سهرورد است و در آنجا بقعه‌ای قدیمی مرتفع و مربع از آجر هست با تزیینات آجری که از همین دوره می‌تواند باشد. اتفاقاً در یکی از سفرهای بدانجا در همصحبتی دکتر شفیی کدکنی بودم.

۱۹) نزهة المجالس، مقدمه.

۲۰) فهرست میکروفیلم‌های کتابخانه مرکزی، تألیف استاد محمدتقی دانش‌پژوه، جلد ۱، ص ۳۱۷.

۲۱) چون عکس کم رنگ است کلمه‌ای خوانده نمی‌شود.

۹) نسخه درین جا ذیل عنوان «للمسجدین اقطع البیلقانی» (بدون رحمه‌الله) افتادگی دارد. پس از آن چهار بیت از قصیده‌ای آغاز می‌شود که ممکن است سروده این شاعر باشد (اگر اوراق زیادی ازین قسمت مفقود نشده باشد). این چهار بیت با این دو بیت شروع و ختم می‌شود:

وگر ز سایه اقبال تو مصیب شود
بر آفتاب رساند به انتصاف اعلام...
تو بر سریر سعادت نشسته و پیشت
فلک رهی و جهان چاکر و زمانه غلام

۵) شمس‌الدین سجاسی^{۱۸} (ظاهراً پس از ۶۱۷)

ازین شاعر در فرهنگ سخنوران به دو مأخذ اشاره شده است: هفت اقلیم و تذکره خیرالبیان. ولی دکتر محمدامین ریاحی به مناسبت آنکه شخصت و هفت رباعی ازو در نزهة المجالس ضبط آمده است می‌نویسد: «یکی از شاعران بزرگ اوایل قرن هفتم است و مؤلف نزهة المجالس علاقه بسیار به او داشته و تعداد به نسبت زیاد شخصت و هفت رباعی از او آورده است»^{۱۹} ضمناً متذکر می‌شود سال وفاتی را که صاحب تاریخ گزیده در ۶۰۲ برای او قلمداد کرده است نباید درست باشد، زیرا نسخه‌ای از حکمة الاشراق شهاب‌الدین سهروردی مورخ ۱۴ شعبان ۶۱۷ به خط شمس سجاسی در کتابخانه اسماعیل صائب (ترکیه) وجود دارد.^{۲۰}

۱۰) قصیده چهل بیتی با عنوان «لمفخر الشعرا شمس‌الدین سجاسی رحمه‌الله» در مدح کسی که لقبش مجدالدین بوده، به مطلع:

بتا دمی ز رقیبان بخواه دستوری
که روز روز نشاط است و باده سوری
پناه اهل هنر مجد دین که سایه او
ز آفتاب سیق می‌برد به مشهوری...
پناه خطه اسلام صاحباً صدرا
که در سخا و کرم مقتدای جمهوری...
مرا که در کنف آفتاب جود توام
شبان محنت من می‌کنند دیجوری...
بجز عنایت تو بنده را کسی شناخت
ز روی عرف که رازی است یا نشابوری...

ابوبکر [قتلغ خان] بن سعد زنگی (درگذشته به سال ۶۲۸). پنجمین آنها ده بیت از قصیده‌ای است که در پایان آمده و چون سفینه ناقص شده آن قصیده ناتمام است. درین قصیده، از بیت زیر:

سریر ملک دارا مقام آن زیسد
که تاج داری با دانش سکندر کرد

چنین بر می‌آید که ممدوح اخیر در فارس حکومت می‌کرده و او را در بیتهایی از همین قصیده محمد بن مبارز خطاب است. در سلسله سلغریان کسی نداریم که نام پدرش مبارز باشد. پس از سعد بن قتلغ خان متوالیاً دو محمد به قدرت رسیدند. یکی طفل خردسال سعد بود به نام محمد که به پادشاهی رسید و مادر مقتدرش موسوم به ترکان خاتون نیابت از او کرد. ولی طفلک پس از دو سال و هفت ماه مُرد و جای او به محمد شاه بن سلغر شاه بن سعد بن زنگی داده شد و او لقب مظفرالدین داشت.^{۲۴} این فرد هم بیش از هشت ماه بر سر قدرت نماند که درگذشت (۶۶۱). تصوّر می‌کنم شاعر کلمه مبارز را به جای نام پدر ممدوح از باب حشمت و ابهت دادن به اتابک مذکور به کار گرفته باشد مگر آنکه لقب او مبارزالدین می‌بوده است و شاید در مراجع آمده باشد و به چشم من نرسیده باشد.

به هر تقدیر باید توجه داشت که اگر شاعر در سنی حدود بیست سالگی سعد بن زنگی را مدح کرده باشد و در سال ۶۶۱ محمدشاه را بیش از هشتاد و چند سال می‌باید زیسته باشد. سیفی در قصایدی که درباره اتابکان سلغری است سه جا از اصفهان نام می‌برد و از یک بیت آن تصریحاً بر می‌آید که مقیم اصفهان بوده است. می‌گوید:

چون همه خلق دعاگوی تو شد پس چه زیان
که ترا مادحی از خاک سپاهان باشد

در دو قصیده دیگر اشارتی به اوضاع نابسامان اصفهان کرده و تلویحاً طالب تسلط سلغریان بر اصفهان می‌بوده است. زیرا گفته است:

خسروا حال سپاهان، و آنچه در وی می‌رود
از ستمها سمع اعلی را خیر باشد مگر

*

حاشیه:

(۲۲) چون عکس کم‌رنگ است دو سه کلمه ناخواناست.

(۲۳) (= خواهان) آن گونه تلفظ در شعر آن قرون مرسوم بوده است.

24) Erdogan Merçil - Fars Atabegleri Salgurlular. Ankara,

1975, pp. 102-103.

۱۲) مسمطی در چهارده بند (چهل و دو بیت) در مدح قزل ارسلان به مطلع:

چون باد صبا رایت نوروز برافراخت
از شاهد شب صبح دوم پرده برانداخت ...

*

خورشید سپهر کرم و سایه یزدان
اسباب قران فلک و مقصد دوران
در صدف مملکت از گوهر سلطان
بحر کرم و معدلت از پشت سلیمان
سردار ملوکان شه فرزانه آرسلان
در هر هنری یافته برهان به غایات

مقصود دو عالم ز حقت گشته مهیا
بفروخته بر تو دو جهان ایزد دانا
تو حق...^{۲۲} به دنیا
بر بزم جلالت شده مانده دارا
نزد تو شهاب آمده با مدحت غرّا
از بارگهت بارخوهان^{۲۳} هر قراءت

۸) فخرالدین عمر رازی معروف به سیفی (شاید بعد از ۶۶۱) بیشترین بخش موجود از سفینه حاوی اشعار این شاعر است، دقیقاً یک مسمط (سی و چهار بیته و هفده مصراع) و یک ترکیب‌بند (صد و یازده بیت) و یازده قصیده و یک قطعه یعنی جمعاً ششصد و بیست و نه بیت. فرهنگ سخنوران نام او را - نه در تخلص و نه در لقب - ندارد. چه بسا که میان اشعار این شاعر و فخرالدین محمد بن عمر رازی (امام فخر مقتول در ۶۰۶) به علت همزمانی و همسانی لقب و نسبت تخلیط شده باشد. شروانی در نزهة المجالس سه رباعی با نام فخرالدین رازی و یک رباعی با نام فخر رازی آورده است. اینک که اشعار فخرالدین عمر رازی معروف به سیفی به دست رسیده است بر پژوهندگان شعر امام فخر است که به این نکته عنایتی داشته باشند.

سیفی از مدح‌کنندگان سلغریان فارس بود. پنج قصیده او در همین سفینه در مدح آن اتابکان است: یکی در مدح سعد بن زنگی (درگذشته به سال ۵۹۹)، سه قصیده در مدح مظفرالدین

ای دل چو آگهی که فنا در پی بقاست
این آرزو و آرزو تو بر کجاست

(۱۶) قصیده هفتاد و سه بیت با عنوان «و أيضاً له رحمه الله» در
نصیحت و مدح شهاب‌الدین عمر سهروردی و به مطلع:

دلا بکوش که باقی عمر دریابی
که عمر باقی ازین عمر بر گذریابی
ز سوز سینه طلب آب روی اگر طلبی
که همچو شمع ازان سوز تاج سریابی
ازین بزرگان امروز در زمانه یکی است
که مثل او نه همانا به بحر و برّیابی
شهاب‌الدین عمر سهروردی آن ره‌ور^{۲۸}
که از مسالک او دیو بر حذر یابی

(۱۷) قصیده چهل و چهار بیت با عنوان «و أيضاً له رحمه الله»
در حسب حال و ذکر شصت‌و‌اند سالی خود و به مطلع:

رسول مرگ ز ناگه به من رسید فراز
که کوس کوچ فرو کوفتند کار بساز...
دریغ و غم که پس از شصت‌و‌اند سال ز عمر
ز ناگهان به سفر می‌روم نه برگ و نه ساز

(۱۸) قصیده سی و یک بیت با عنوان «و أيضاً له رحمه الله» در
نصیحت و به مطلع:

ای دل ترا که گفت به دنیا قرار گیر
وین جان نازنین را اندر حصار گیر

(۱۹) قصیده سی و یک بیت با عنوان «و أيضاً له رحمه الله» در
نصیحت و به مطلع:

ایا به گام هوس راه عمر پیموده
هنوز سیر نگشتی ز کار بیهوده

(۲۰) قصیده هشتاد بیت با عنوان «و أيضاً له رحمه الله» در
مدح جلال‌الدین و به مطلع:

(۲۵) نام کوچک او در جهانگشا و تاریخ گزیده به شکل «بیز» و «بیز»
و امثال آن است، ولی مرجل (مأخذ پیشین)، پیر سلطان و زامباور «شیرشاه»
آورده‌اند.

(۲۶) تاریخ گزیده، تصحیح عبدالحسین نوایی، تهران، ۱۳۳۹،
ص ۴۹۱-۴۹۲.

(۲۷) کذا.

(۲۸) کذا، شاید به جای ره‌ور (۵).

صدای نوبت عدلت به اصفهان برسید
چو طاس چرخ ز آوای او گرفت طنین

ممدوحین دیگر سیفی ایناند:

- شهاب‌الدین عمر سهروردی عارف مشهور درگذشته به سال
۶۳۲.

- «جلال دنیا و دین» که چون او را شاهی خوانده می‌باید
جلال‌الدین منکبرنی (۶۲۸) مراد باشد، همان طور که پیه‌موتسه
حدس زده است.

- «غیاث دولت و ملة» که چون او را «شهنشهی» دانسته شاید
مراد غیاث‌الدین^{۲۵} برادر کوچک جلال‌الدین مذکور باشد. او از
طرف پدرش مأمور کرمان بود ولی بعد از فوت پدر عازم آنجا شد
و چون به آنجا راه نیافت به فارس آمد و با سعد بن زنگی جنگ
کرد. عاقبت در ری مستقر شد و سلطنت کرد.^{۲۶}

- «سلطان دین مسعود شاه» که در مسطی ذکرش آمده است
و امکان دارد منظور مسعود بن بدر از اتابکان لر کوچک باشد
(۶۴۰-۶۵۸). ظاهراً سیفی که در اصفهان یعنی به همسایگی
اتابکان لر می‌زیست چون انتظار محبتی از آن ملوک داشته به مدح
آن شخص پرداخته است.

اینک بپردازیم به اشعاری که از او نقل شده است:

(۱۳) مسط هفده بندی (سی و چهار بیت و هفده مصراع) با
عنوان «فخرالدین عمر الرازی المعروف بسیفی فی المسط» و با
ذکر سلطان دین مسعود شاه به مطلع:

ای لعبت زهره نظر زلفت شب و چترت سحر
سیمین برو زرین کمر خوشتر بسی از سیم و زر

*

کافور و مشک آب^{۲۷} و گیاه، گویی که بر بالای گاه
بنشست با تاج و کلاه، سلطان دین مسعود شاه

(۱۴) ترکیب‌بند در ده‌بند که بندها یازده بیت است مگر بند دوم
که دوازده بیت است با عنوان «و أيضاً له فی نعت الرسول علیه
(کذا)» و به مطلع:

ای جز به احترام خدایت نبرده نام
ای سلک انبیا ز وجود تو با نظام

(۱۵) قصیده نود و هشت بیت در نکوهش دنیا با عنوان «و
أیضاً له» به مطلع:

قسطب گردون ظفر شاهنشاه سلغر نسب
 وارث تخت سلیمان خسرو جمشیدفر...
 شاه ابوبکر بن سعد آن کز دم جانبخش او
 زنده شد در دامن آخر زمان عدل عمر...
 خسروا حال سپاهان و آنچه در وی می رود
 از ستمها سمع اعلی را خبر باشد مگر...
 تا قیامت همچنان در باغ پیروزی^{۳۱} نشین
 تخم نیکی کار و از اقبال و دولت بر بخور...
 خسروان را حلقه حکم تو گشته گوشوار
 شاه سلغر شاه را دیدار تو کحل البصر

(۲۵) قصیده پنجاه و یک بیتی با عنوان «و أيضاً له رحمه الله»
 در مدح ابوبکر بن سعد زنگی سلغری و ذکر اصفهان و شاهزاده
 قرتاش به مطلع:

گرفته پایه تخت خدایگان زمین
 قرار [گاه] همایون بر اوج علیین
 جهانگشای جوانبخت اتابک عادل
 پناه سلغریان شهریار روی زمین
 مظفرالدین بوبکر سعد زنگی آن
 که روی ملک کیان است و پشت ملت و دین
 صدای نوبت عدلت به اصفهان برسید
 چو طاس چرخ ز آوای او گرفت طنین...
 هزار سال زیادت از آنچه معهودست
 به کامرانی بر تخت مملکت بنشین
 به شاهزاده قرتاش باش پشت قوی
 فلک مطیع شما و خدای یار و معین

(۲۶) ده بیت از اوایل قصیده‌ای با عنوان «و أيضاً له رحمه الله»
 در مدح مظفرالدین محمد بن مبارز به مطلع:

به حکمتی که خدای جهان مقدر کرد
 ملک مظفر دین را به حق مظفر کرد...
 محمد بن مبارز کریم دریا دل
 که کان زد دست سخای تو خاک بر سر کرد...

بیت آخر:

سریر ملک دارا مقام آن زبید
 که تاج داری با دانش سکندر کرد

حاشیه:

(۲۹) نام او قتلغ خان بود.

(۳۰) کذا، نه بی بال.

(۳۱) ظاهراً نام باغی بوده است در شیراز.

بسیط روی زمین بازگشت آبادان
 ز یمن سایه چتر خدایگان جهان...
 جلال دنیا و دین سایه گستر آن شاهی
 که ایزدش به سزا کرد بر جهان سلطان...
 براق عزم تو گامی که برگرفت ز هند
 نهاد گام دوم بر اقصای اژان

(۲۱) قصیده شصت و هشت بیتی با عنوان «و أيضاً له» در مدح
 غیاث‌الدوله والملة و به مطلع:

خدای داد به ملک زمانه دیگر بار
 طراوتی به اندازه قیاس و شمار...
 غیاث دولت و ملت شهنشه عالم
 که باد تا به قیامت ز ملک برخوردار...

(۲۲) قصیده سی و پنج بیتی با عنوان «و أيضاً له» در مدح سعد
 بن زنگی و ذکر اصفهان به مطلع:

تا دلم در خم آن زلف پریشان باشد
 چه عجب کار من ار بی سر و سامان باشد...
 خسرو روی زمین شاه مظفر که به رزم
 گذرد نیزه او گر دل سندان باشد
 سعد بن زنگی شاهی که فرود حق اوست
 سعد اکبر اگرش نایب دربان باشد...
 وارث تخت سلیمان چو تو شاهی زبید
 کآصفی از جهتش حاکم دیوان باشد...
 چون همه خلق دعا گوی تو شد پس چه زیان
 که ترا مادحی از خاک سپاهان باشد

(۲۳) قطعه بیست و سه بیتی با عنوان «و أيضاً له رحمه الله» در
 مدح ناشناخته‌ای که پادشاه بوده به مطلع:

ایا شهی که ضمیرت به چشم گوشه فکر
 رموز غیب ز لوح ازل فرو خواند
 (۲۴) قصیده شصت و هشت بیتی با عنوان «و أيضاً له
 رحمه الله» در مدح ابوبکر^{۲۹} بن سعد زنگی سلغری و ذکر وضع بد
 اصفهان به مطلع:

کیست آن سیاح کو را هست بر دریا گذر
 مرغکی کو سال و مه بی پای^{۳۰} باشد در سفر

مندرجات این سفینه چنین خلاصه شدنی است:

| ردیف | نام شاعر | زمان و قات | نوع اشعار | نام مدوح | تعداد ابیات |
|------|-------------------------------|----------------|--|---|-------------|
| ۱ | محمد فلکی شروانی | سال ۵۸۲ | ۲ قصیده و یک غزل | ناصرالدین | ۶۳ |
| ۲ | ابومحمد عمادی غزنوی | سال ۵۸۲ | ۱ قصیده ناقص | محمد نعمان | ۵ |
| ۳ | کمال الدین قطبی مروی (مرغزی) | پس از ۵۸۷ | ۲ قصیده | قرنل ارسلان عثمان و قاضی اسلام | ۱۵۲ |
| ۴ | شمس الدین اقطع بیلغانی | ۵۹۱ ط | ۱ قصیده ناقص | - | ۴ |
| ۵ | شمس الدین سجاسی | پس از ۶۱۷ | ۱ قصیده | محمدالدین وزیر | ۴۰ |
| ۶ | کمال الدین قطبی مرغزی (مرویی) | پس از ۵۸۷ | ۱ قصیده | بدرالدین محمود وزیر | ۵۸ |
| ۷ | شهاب الدین اطلسی | پس از ۵۸۷ | ۱ مسقط | قرنل ارسلان عثمان | ۲۲ |
| ۸ | فخرالدین عمر رازی | شاید پس از ۶۶۱ | یک مسقط و یک ترکیب بند و یک قطعه و یازده قصیده | ۱) سه پادشاه از سلفریان ۲) شهاب الدین سهروردی ۳) جلال الدین (شاید منکبری) ۴) غیاث الدین (شاید برادر او) ۵) اسمعودشاه (شاید از اتابکان لر) | ۷۷۴ |

جمع کل ابیات: ۱۱۳۸

تصویر بخشی از قصیده فلکی شروانی

ز اخلاص صامت ز حسن و صفا
 ز انتقال طایح دی اهود تو محتم
 ز صمیم و مرآت شکسته گلشن
 سوی باطنیت سرباه مسلم
 ظرف منع تو بالبر و او حسین
 کجاست آن مانی که جان ما تو خرم
و ایضاً له رحمة الله
 ای جلال تو شرف دهش قطالای
 کشته کمال تو که کلاه بر کاسه با
 طالع خوبت از نظر که شاه سحر دار
 اختر خورشید از نوران ادب تو بال
 راه نبرده عادتت حرفت موم را
 جاه فرو و منجبت از دست وصال
 داور تو با روی دل تو هم تو آردا
 معطی و هر چه هست و کرم و مال
 نکبت محمود و عهدا و عقاید با
 لذت تو که کینه از طاعتت مال
 سوی تو مشکو کشته روی تو دیو را
 سوی بیستی ز معرفت وصال
 مادتت بر من مستحکم تو شد نجوم با
 فایت تو که مکتوبت در بند جبال
 هر که نبرد جهان از ملک آن مال تو
 بستن آن دیو منکان طاعتت مال
 تا ز نادمه که تو نیستت مال ملک دین
 سید خلد سینه از غیب نهال را

مجلس تو روز ذکر اهل انز و فضل
 کما تاملت اصحاب فضل بکونک
 منم که خازن زده مری بسیار بند
 بلولوی بهنم کوش کردن جو رب
 زهی محمد که نکل عطار از سناخ
 منقشه در صفات سپهر مسطوری
 تبول خواص خلی بگردد تا تخم
 تراشت صفو مناجات و مسطوری
 منقشه ناکه از دیو بیک می کشند
 جهان های نشاط و اسما و مسجوری
 زرح و حاصل عمر به نشاط ادغم
 بان خسته دل از زاری و مسجوری
کمال الله بن قطبی المرغزی رحمة الله
 و نقتت که او صومدم ایجان بر او رید
 کو کرد اسمر از یق قطران بر او رید
 بجز در از زنده روز جو سپهر
 بر ضرر زرق ارا فو کان بر او رید
 عین خلق کی جو بنگاه سلطنت
 ختمه از فرخ اسان بر او رید
 نهاده صبر جاسه فلکان بر او رید
 اینده سکندر درش ایوان بر او رید
 نظام کار طاقن از الشمس با سفند
 تا از انشرا و صافه رخان بر او رید
 خاوس صبح را به ایضا بیصفا
 نو شهبان کو که در آن بر او رید

تصویر بخشی از قصیده پنجاه و هشت بیت کمال الدین قطبی مرغزی

نزد تو شهاب امان با محبت غسل
 اربا که با جواهر مهر قرآت
 ساحات تار از نایام امان بسا ذ
 کار تو فلان زمان که تو خواهم و زلف
 فغان تو در جمله اقلم روان بسا ذ
 در مدح تو روی به اقلام بهان بسا ذ
 امروز حنیست بفرات حنجان بسا ذ
 شادختم دهام از الیها و مجا با تب
الفخر العزیز بن عمر بن محمد بن سید فیح المسمی
 ای هست زهره نظر الفتش بهر چشم
 سبزه روز بز که خوشتر سنی نسیم وز
 کوفه که در می شکور کرای با سیرت
 سبزی شیرین و ترانغها با شادخوبی
 کوه کن هاست ای صنم از نقتت
 کوفه چون نیم کای و چون و کخدم
 خط برایت کرده رف چون درم هر دم
 ما تلافی بر عجز تو نبودم از عجز
 جزم بر از کس عین غایت کین
 سنا خط و عاده
 ان نظر جو بین بر او شکور عین
 سوزن میان بر منت بر خازن از ان
 ایندکان بر چون کوه کوه غنای کین
 با وقت از دره من در بهر مجاز
 کانونه با شکستن هر چه بود کین
 زان دردم کردی من از در کوه کین
 کانونه چو در بر روی کین کوه کوه
 سبزه و دیو و الو

تصویر بخشی از مسقط سی و چهار بیت فخرالدین عمر رازی